

جمع زهدورزی و سیاستمداری در اندیشه و سیره امام خمینی (ره)

نادر شکراللهی^۱

چکیده

سیاست‌ورزی عین توجه به دنیا و جدی گرفتن آن است و زهدورزی دل از دنیا برکشیدن. جمع این دو چگونه میسر است. امام خمینی (ره) به عنوان یک دین‌شناس اسلامی از جهت نظری در جمع این دو چه می‌کرد؟ از جنبه عملی تا آنجا که شخص ایشان مطرح است چگونه به این جمع می‌رسیدند؟ اما ایشان به عنوان یک رهبر دینی و سیاسی کار بزرگی را باید انجام می‌داد و آن تربیت انسان‌هایی است که بتوانند هم سیاست‌ورزی را جدی بگیرند، که به‌طور معمول مواجه شدن با تحسین‌ها و امکانات مادی است و هم زاهدانه به دنیا بنگرند که لازمه دینداری است.

امام در بخش اول که بخش نظری است با مشکل چندانی مواجه نیست و تنها باید دیگر دین‌شناسان را به آن توجه دهد. در بخش دوم هم با توجه به بهره بردن از محضر بزرگان عرفان و اخلاق در زندگی فردی، کار نسبتاً سهلی در پیش داشتند. اما در بخش سوم یعنی رهبری دیگران که سیاست و زهد را در کنار هم قرار دهند، امام می‌دانست که کار مشکلی در برابر اوست. امام برای رسیدن به این مقصود چند کار انجام می‌داد، اول تذکر مدام به مسائل معنوی، دوم نشان دادن آثار دنیاگرایی و سوم زندگی شخصی ایشان که در معرض دید دیگران بود و چهارم ارائه الگوهای دینی که این دو را در وجود خویش جمع کرده بودند.

واژگان کلیدی: امام خمینی (ره)، سیاست‌ورزی، زهد، سیاست‌ورزی و زهد.

۱ - استادیار دانشگاه تربیت معلم؛ دکترای فلسفه تطبیقی و دانش آموخته حوزه علمیه؛ nadershokrollahi@gmail.com

۱- مقدمه

۱-۱ بیان مسئله

بی‌رغبتی و زهد نسبت به امور دنیوی از فضایل اخلاقی است که مورد تأکید متون دینی و مورد توجه معلمان اخلاق قرار گرفته است و هر چند زهدورزی حتی با داشتن ثروت فراوان قابل جمع است و «همه انبیا حتی سلیمان (ع) زاهدان تاریخ بشری بودند» (قاسانی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۲)، اما به‌طور معمول جمع بین دنیاداری و زهدورزی صعب است. سیاست‌ورزی به‌طور معمول با انواع برخورداری‌ها همراه است؛ شهرت، قدرت و ثروت. آیا طبق نظر امام (ره)، سیاست‌ورزی و ورود در دنیای پر هیاهوی قدرت سیاسی که از لوازم دینداری بلکه عین دینت است می‌تواند با بی‌رغبتی به دنیا جمع شود؟ اگر در وادی نظر، فتوای به امکان جمع دادیم آیا در وادی عمل و در عرصه واقعی زندگی هم این دو در وجود معمول افراد می‌توانند هم‌نشینی کنند؟ به نظر می‌رسد یکی از معضلات دنیای سیاست همین مسئله باشد. این موضوع متفاوت از مسئله نسبت دین و سیاست است که به بررسی نسبت آموزه‌های دینی و اقتضائات سیاست می‌پردازد. در پرسش اول، بحث اخلاق فردی و حالت درونی شخص مورد نظر است. دین‌مداران که باید بر اساس آموزه‌های دین دل در گرو دنیا نداشته باشند و بر این بی‌رغبتی آثار مهمی مترتب شده است، چگونه می‌توانند در سیاست‌ورزی که عین توجه به دنیاست وارد شوند. امام خمینی (ره) در جمع این دو چه می‌کرد و چگونه در وادی نظر و در مقام عمل این دو را کنار هم می‌نشانند؟ تأمل در راه‌حل ایشان در وادی نظر و مهمتر از آن شیوه عملی او در تربیت انسان‌های سیاست‌ورز زاهد ضرورتی است که مدام باید به آن بازگردیم تا یکی از این دو مهم فدای دیگری نگردد. در این نوشته می‌کوشم که با مروری بر نظرات امام و شیوه عملی ایشان برای تحقق این مهم به یک تحلیل نسبی دست یابم و به صورت مختصر به مبانی و نتایج نگاه امام به این مسئله اشاره می‌کنم.

امام خمینی حداقل در سه جبهه باید به نوآوری و حتی جهاد می‌پرداخت. اول این که نشان دهد که زهد و آخرت‌اندیشی با ورود به سیاست از جنبه نظری در تهافت و تضاد نیست. دوم تلاش فردی برای جمع این دو حوزه در وادی عمل و سوم به عنوان یک رهبر باید می‌کوشید که پیروان خود را در جمع سالم این دو مقوله یاری کند و مردمانی بی‌رواند که پای در خاک سیاست دارند و دل در گرو آسمان نهاده‌اند. کار اول یک جهاد علمی بود و کار دوم یک جهاد اکبر فردی و کار سوم جهاد فرهنگی - اجتماعی. جهاد سوم بسی سخت‌تر از دو جهاد دیگر است؛ یعنی وقتی شخص مسئولیت دیگران را می‌پذیرد که آنان را در این عمل راهبری کند، با توجه به گستره میادین سیاست‌ورزی و تنوع و تکثر افرادی که باید بر کرسی‌های قدرت تکیه زنند تا کار سیاست به پیش رود آن‌گاه می‌بینیم که یک رهبر سیاسی - دینی چه کار مشکلی در پیش دارد. در این نوشته به دو حوزه اول به صورت اجمال می‌پردازیم و در باب جهاد فرهنگی امام درنگ بیشتری می‌کنیم.

۲-۱ توضیح چند مفهوم

«زهد عبارت است از بی‌رغبتی به دنیا و این که با قلبت طالب دنیا نباشی مگر به قدر ضرورت جسم.» (شبر،

۱۳۸۰، ص ۳۹۹ و قاسانی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۰).

مقصود از سیاست هم عبارت است از مجموع فعالیت‌هایی که در جهت تنظیم و اصلاح و اعمال قدرت در اداره یک کشور انجام می‌شود.

۱-۳ پیشینه بحث

به بحث نسبت دنیاداری و ورود در سیاست از یک سو و زهد از سوی دیگر، گروه‌های مختلفی پرداخته‌اند که از آن جمله معلمین اخلاق و اندیشه‌ورزان در وادی سیاست‌اند. ما در تاریخ تفکر اسلامی با دو مشکل مواجه بودیم: اول این‌که اخلاقی بودن و در مرتبه بالاتر عارف بودن حتی با اندیشیدن به مسائل سیاسی غیر قابل جمع پنداشته می‌شد و این دو سازگاری با هم داشتند. دوم و به طریق اولی زهدورزی با سیاست-ورزی عملی در تضاد بود. در معمول کتاب‌های اخلاقی انسان‌های عادی را از آن بر حذر داشته‌اند که خود را در معرض مواهب دنیوی همچون ثروت و قدرت قرار دهند و گفته‌اند «چون اکثر مردم به خاطر ضعف نفسی که دارند با جمع ثروت و امثال آن میل و رغبتشان به دنیا تحریک می‌شود، زهد آنها فقط با ترک ثروت محقق می‌شود» (شبر، ۱۳۸۰، ص ۴۰۰). مشخص است که ثروت در این‌جا به عنوان نمونه ذکر می‌شود و می‌تواند قدرت و شهرت را هم که لازمه سیاست‌ورزی است در کنار ثروت مطرح کرد. این معلمان اخلاق نمی‌توانند به تحریم سیاست رأی دهند چرا که زندگی جمعی مستلزم توجه به قدرت و تنظیم آن است و نمی‌توانند بگویند که سیاست را به بی‌دینان واگذار کنید و متدینان به امور اخروی دل دهند؛ زیرا طبق مبانی دینی نوع زندگی جمعی و سیاست در زندگی اخروی و سعادت هم تأثیرگذار است و به همین دلیل موسی (ع) مأمور می‌شود که به دربار فرعون رود و او را دعوت کند و امامان شیعه (ع) به امور سیاسی حساس بودند و به در دست گرفتن قدرت سیاسی و یا تعدیل و اصلاح آن همت گماشته بودند. پس از آن جهت که در دنیایی زندگی می‌کردند که مؤمنان دسترسی به قدرت نداشتند چندان به این امر نمی‌اندیشیدند که در صورت لزوم ورود به قدرت چه باید کرد و اگر اندکی از بزرگان به این وادی مانند مجلسی و خواجه وارد شده بودند آنها تکلیف خود را می‌دانستند و اساساً قدرت در دست دیگران بود. پس راه‌حل جمع این دو وادی به صورت جدی مطرح نشده است. اما در زمانه ما قدرت دست مردم قرار گرفته است و عده زیادی از مؤمنان باید به تمشیت امور بپردازند و با توجه به مشکل بودن جمع زهد و سیاست برای معمول مردم، ما به تأمل جدی نیازمندیم تا راه را بپوییم و در صورت امکان با ارائه الگوی نظری و عملی کار را برای آیندگان هموار کنیم.

۲- جمع سیاست و دینداری در حوزه نظر

اگر دینی که مردم را به آخرت‌اندیشی و بی‌رغبتی به دنیا امر می‌کند، سیاست‌ورزی را تخطئه کند مشکلی از لحاظ نظری به وجود نمی‌آید؛ هر چند افرادی که در دامان این دین پرورش می‌یابند احتمالاً جامعه‌ای را به وجود می‌آورند که از جنبه دنیوی ضعیف و بی‌رونق است. ماکیاوولی در توصیف دوران خود می‌نویسد: «وقتی که می‌اندیشم چرا مردمان روزگاران باستان، آزادی را به مراتب بیش از امروزیان دوست می‌داشتند- اند، بر من چنین می‌نماید که علت آن همان عاملی است که سبب شده است مردمان امروزی ضعیف‌تر از گذشتگان باشند و آن عامل، به عقیده من، اختلاف تربیت است که از اختلاف دین امروزی با دین مردمان دوره

باستان نشأت می‌گیرد. دین ما که راه حقیقت و نجات را بر ما می‌نماید ما را بر آن می‌دارد که به مال و جاه و افتخارات این جهانی بی‌اعتنا شویم؛ در حالی که گذشتگان که دین مسیحی نداشتند این جهان را بسیار ارج می‌نهادند و همه آن چیزها را والاترین مذهب می‌شمردند و از این رو در همه اعمال خویش نیرومندتر و جسورتر بودند.» (ماکیاولی، ۱۳۷۷، ص ۲۰۰).

اما در دین اسلام تلاش برای آبادانی دنیا و در مرتبه بالاتر سیاسی بودن و به مسائل اجتماعی توجه داشتن، امری پسندیده است. سیره معصومین شیعه دخالت در امور سیاسی و مبارزه برای کنار نهادن حاکمانی است که از مسیر دین جدا شده‌اند. در این مکتب کار قیصر را هم دین باید اصلاح کند و به خود او واگذار نشده است. تاریخ شاهد گویایی است از زندگی پیامبر اسلام (ص) و علی علیه السلام که حکومت تشکیل دادند و قدرت در دست گرفتند و قصه کربلا قصه حساسیت نسبت به سیاست و حاکمان است. نه تنها در آموزه‌های دینی توجه به زندگی جمعی امری مطلوب است، بلکه به نظر امام (ره)، همه احکام دینی از جنبه اجتماعی برخوردار است:

«می‌شود گفت که بی‌استثنا دعوت‌های خدا، حتی در آن چیزهایی که وظایف شخصی افراد است، روابط شخصی افراد است بین خود و خدا، از معنای اجتماعی و سیاسی برخوردار است.» (صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۴۲۲)

این ورود به مسائل اجتماعی و سیاسی با زندگی زاهدانه اولیاء دین منافاتی نداشت و با تمام مشغله‌های سیاسی، دل به دنیا نداده بودند و آن را چون عطسه بز و یا استخوان خوک در دست جزامی می‌دیدند.^۱ این نشان از امکان و قابل جمع بودن این دو می‌دهد و هنگامی که از اولیاء الهی سخن می‌گوییم درنگ چندانی در این باب لازم نیست و به سهولت می‌توان حکم به امکان جمع این دو فضیلت داد. اما قصه آن بزرگان قصه دیگری است که می‌توانستند جمع اضداد کنند و به همین دلیل مشابه آنان در تاریخ اندک است:

قد جمعت فی صفاتک الاضداد و لهذا قلت لک الانداد

«در وجود تو صفات متضادی با هم جمع شده‌اند و به همین دلیل است که شبیه به تو کم است.»

اما این بزرگان برای دیگران اسوه و الگو هستند و قرآن هم به تأسی به ایشان امر کرده است: و لکم فی رسول الله اسوه حسنه (احزاب ۲۱). با این حال دیگران و حتی بزرگان از علما به دو دلیل به نفی ورود به امور سیاسی و دنیوی فتوی می‌دادند. بعضی به این دلیل به تخطئه این کار می‌پرداختند که آن را مخالف توغل در امور الهی و کشف اسرار ربوبی تلقی می‌کردند. (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ص ۱۰۹-۱۱۹) و گروه دوم برای آلوده نشدن به دنیا چاره را در عزلت‌نشینی و کناره‌گیری از امور دنیا می‌دیدند. امام خمینی (ره) در دامن مکتب فلسفی ملاصدرا رشد کرده بود. کسانی مانند ملاصدرا نه تنها وارد شدن به امور دنیوی را جائز نمی‌شمردند، بلکه تفکر در مورد سیاست و دیگر شاخه‌های حکمت عملی را هم در خور حکیم تیزهوش نمی‌دانستند.

۱. به بخشی از سیره زاهدانه علی علیه السلام در نوشته‌ای پرداخته‌ام: شکراللهی، آسیب‌شناسی حکومت دینی، ص ۳۶ به بعد.

صدرالمتألهین در جلد نهم /سفر بعد از آنکه چندین صفحه به ضعف‌های نظری بوعلی‌سینا اشاره می‌کند و نظریه‌های او را در این بخش‌ها غیر قابل دفاع می‌داند، علت این ضعف را آن می‌داند که ابن‌سینا به امور دنیوی و سیاست و وزارت وارد شد (همان) بعد می‌نویسد:

«خلاصه این‌که کار اصلی کسی که خداوند به او فطرت صافی و طبع لطیف و ذکاوت شدید و فهم عمیق و استعداد بلیغ عنایت کرده است آن است که به امور دنیایی و طلب جاه و ریاست مشغول نباشد؛ بلکه از خلق اعراض کند و در حالی‌که به خداوند انس گرفته است و از غیر او ناامید شده است با حضور قلب و جمع کردن همت و صرف فکر در امور الهیه به خلوت پردازد.» (همان)

یا در جای دیگری می‌گوید که فقه علم مربوط به دنیاست و فلسفه الهی مربوط به آخرت و آن مربوط به بدن‌هاست و این مربوط به روح‌ها و به این دلیل چندان به این علوم دینی مربوط به دنیا توجهی نمی‌کند: «هذه للدنيا و تلک للآخرة هذه للابدان و تلک للارواح متاعا لکم و لانعامکم» (ملاصدرا، ۱۳۹۱، ص ۱۷۱).

در کتاب /سرر/الایات بعد از این که اهداف اصلی قرآن را سه مورد می‌داند و سه هدف دیگر را به عنوان اهداف فرعی ذکر می‌کند، تدبیر منزل و علم سیاست و احکام شریعت را جزء اهداف متمم و لواحق برمی‌شمارد، در ادامه می‌گوید:

«ما در این کتاب به امور مربوط به سه بخش اول که مهم است می‌پردازیم و این در حقیقت ارکان ایمان و اصول عرفان است.... اما برای قواعد علوم فرعی، خداوند اقوامی را نصب کرده است که تمام تلاش خود را در تحصیل آن به کار می‌برند و عمر خود را در شرح و تفصیل آن فانی می‌کنند. خداوند مساعی خیر آنان را اجر دهد و جنات اعمال را به سبب این اعمال نصیبشان کند.» (ملاصدرا، بی‌تا، ص ۵۱)

امام با آنکه سخت به کسانی مانند ملاصدرا علاقه‌مند بود اما در این موارد از آنان فاصله می‌گرفت و ورود در سیاست را مقدمه رسیدن به مدارج بالای عرفانی می‌دانست. ایشان در نامه‌ای که به عنوان قدیمی‌ترین سند ورود امام به میدان مبارزه سیاسی تلقی می‌شود، پس از ذکر آیه: قُلْ اِنَّمَا اَعْطٰكُمْ بِوٰحِدَةٍ اَنْ تَقُوْمُوا لِلّٰهِ مَثْنٰی وَ فَرَادٰی (سبا، ۴۶)، می‌نویسند:

«قیام برای خداست که ابراهیم خلیل‌الرحمن را به منزل خلّت رسانده و از جلوه‌های گوناگون عالم طبیعت رها کرده.

خلیل آسا در علم‌الیقین زن ندای «لا احب الاقلین» زن

قیام لله است که موسی کلیم را با یک عصا به فرعونیان چیره کرد و تمام تخت و تاج آنها را به باد فنا داد و نیز او را به میقات محبوب رساند و به مقام صَعَق و صَحُو کشاند. قیام برای خداست که خاتم النبیین - صلی الله علیه و آله - را یک تنه بر تمام عادات و عقاید جاهلیت غلبه داد و بت‌ها را از خانه خدا برانداخت و به جای آن توحید و تقوا را گذاشت و نیز آن ذات مقدس را به مقام قاب قوسین او آدنی رساند.» (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۱)^۱

۱. این نامه در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۲۳ (۱۱ جمادی الاول ۱۳۶۳) نوشته شده است که عنوان آن هم دعوت مردم به قیام است.

این عبارات به این معناست که از نظر ایشان ورود در مبارزات سیاسی برای رسیدن به مقامات عرفانی شرط است. و یا اگر شرط هم تلقی نکنیم حداقل یکی از راه‌های رسیدن به مقامات بلند خداشناسی و عرفان است؛ به شرط آنکه برای خدا باشد. رسیدن به مقامات عرفانی هم مساوی است با کشف اسرار الهی؛ یعنی همان که ملاصدرا از نرسیدن به آن نگران بود.

از گروه دوم که ورود به سیاست را مساوی آلوده شدن به دنیا می‌دیدند، می‌توان هم به بعضی از عارفان اشاره کرد، هم به بعضی از مقدس‌مآبان. عارفان هم به مردم توصیه کرده بودند که ازدهای نفس را باید از آفتاب عراق دور نگه داشت و گرنه آن‌گاه که گرما افزون می‌شود نفس افسرده بیدار می‌گردد و هستی خود فرد و دیگران را به فنا می‌دهد.

نفس اژدهاست او کی مرده است	از غم بی‌التی افسرده است
گر بیابد آلت فرعون او	که بامر او همی رفت آب جو
آنگه او بنیاد فرعون‌نی کند	راه صد موسی و صد هارون زند
کرمک است آن اژدها از دست فقر	پشه‌ای گردد ز جاه و مال صقر
اژدها را دار در برف فراق	هین مکش او را بخورشید عراق

(مثنوی مولوی، دفتر سوم، بیت ۱۰۶۳ به بعد).

مقدس‌مآبان هم به غیر قابل جمع دیدن دینداری و سیاست‌ورزی حکم می‌کردند که این گروه در سخنان امام (ره) خصوصاً در منشور روحانیت سخت مورد نقد قرار گرفتند:

«وقتی شعار جدایی دین از سیاست جا افتاد و فقاقت در منطق ناآگاهان غرق شدن در احکام فردی و عبادی شد و قهرماً فقیه هم مجاز نبود که از این دایره و حصار بیرون رود و در سیاست [و] حکومت دخالت نماید، حماقت روحانی در معاشرت با مردم فضیلت شد. به زعم بعضی افراد، روحانیت زمانی قابل احترام و تکریم بود که حماقت از سرپای وجودش بیارد و آلا عالم سیاس و روحانی کاردان و زیرک، کاسه‌ای زیر نیم کاسه داشت.» (صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۷۸-۲۷۹)

امام نه تنها ورود در سیاست را با مقامات اخلاقی و عرفانی متنافی نمی‌دیدند، بلکه همچنان که گفتیم آن را شرط برای رسیدن به مقامات عرفانی تلقی می‌کردند و به همین دلیل ورود در اداره مملکت را یک وظیفه دینی می‌دانستند که باید به آن پرداخته شود. در منشور روحانیت می‌نویسند:

«نکته آخری که توجه به آن لازم است این‌که روحانیون و علما و طلاب باید کارهای قضائی و اجرائی را برای خود یک امر مقدس و یک ارزش الهی بدانند و برای خود شخصیت و امتیازی قائل بشوند که در حوزه نشستند بلکه برای اجرای حکم خدا راحتی حوزه را رها کرده و مشغول به کارهای حکومت اسلامی شده‌اند. اگر طلبه‌ای منصب امامت جمعه و ارشاد مردم یا قضاوت در امور مسلمین را خالی ببیند و قدرت اداره هم در او باشد و فقط به بهانه درس و بحث، مسئولیت نپذیرد و یا دلش را فقط به هوای اجتهاد و درس خوش کند، در پیشگاه خداوند بزرگ یقیناً مؤاخذه می‌شود و هرگز عذر او موجه نیست.» (همان، ج ۲۱، ص ۲۹۲)

مشخص است که این منحصر در روحانیون نیست و پیام به همه مردم است. این مبنای نظری را امام از دین‌شناسی و امام‌شناسی وام گرفته بود و می‌دانیم که ایشان کسی نبود که به دین به عنوان ابزار نگاه کند که در بن‌بست‌های سیاسی به آن پناه ببرد؛ بلکه دین برای او همه چیز بود و رسیدن به مقامات بلند اخلاقی و عرفانی دغدغه یک عمر او بود که هم خود در آن وادی قدم می‌زد و هم دست دیگران را می‌گرفت که الهی باشند. با این حال تأکید در ورود به سیاست و مدیریت می‌کرد و آن را شرط دینداری می‌دانست؛ پس برای او این دو از لحاظ نظری برای غیر معصوم و اولیاء الهی هم قابل جمع بود.

و باز در وصیت‌نامه خویش می‌نویسد:

«گفته شده و می‌شود که انبیا - علیهم السلام - به معنویات کار دارند و حکومت و سررشته‌داری دنیایی مطرود است و انبیا و اولیا و بزرگان از آن احتراز می‌کردند و ما نیز باید چنین کنیم؛ اشتباه تأسّف‌آوری است که نتایج آن به تباهی کشیدن ملت‌های اسلامی و باز کردن راه برای استعمارگران خونخوار است؛ زیرا آنچه مردود است حکومت‌های شیطنانی و دیکتاتوری و ستمگری است که برای سلطه‌جویی و انگیزه‌های منحرف و دنیایی که از آن تحذیر نموده‌اند؛ جمع‌آوری ثروت و مال و قدرت‌طلبی و طاغوت‌گرایی است و بالاخره دنیایی است که انسان را از حق تعالی غافل کند. و اما حکومت حق برای نفع مستضعفان و جلوگیری از ظلم و جور و اقامه عدالت اجتماعی، همان است که مثل سلیمان بن داوود و پیامبر عظیم‌الشأن اسلام - صلی الله علیه و آله - و اوصیای بزرگوارش برای آن کوشش می‌کردند، از بزرگترین واجبات و اقامه آن از والاترین عبادات است، چنانچه سیاست سالم که در این حکومت‌ها بوده از امور لازمه است» (همان، ج ۲۱، ص ۴۰۷)، «مسئول می‌باشند. از این قرار، عدم دخالت ملت از مراجع و علمای بزرگ تا طبقه بازاری و کشاورز و کارگر و کارمند، همه و همه مسئول سرنوشت کشور و اسلام می‌باشند؛ چه در نسل حاضر و چه در نسل‌های آتی؛ و چه بسا که در بعضی مقاطع، عدم حضور و مسامحه، گناهی باشد که در رأس گناهان کبیره است.» (همان، ج ۲۱، ص ۴۲۲)

۳- چگونگی جمع زهد و سیاست در وجود خود امام

بعضی ممکن است که گمان کنند که با قابل جمع دیدن زهد و سیاست در حوزه نظر، دیگر دو کار بعدی، یعنی جهاد اکبر فردی و جهاد فرهنگی - اجتماعی، کار سهلی خواهد بود. اما این تصور دور از واقعیت است. رسیدن به مبنای نظری کار چندان مشکلی نیست، به‌خصوص هنگامی که سخن از دین اسلام است. اما جمع سیاست‌مداری - که به طور معمول با انواع امکانات و رفاهیات و توجهات عمومی همراه است - با زهدورزی کاری است که هر کس توان آن را ندارد.

از لحاظ نظری اگر بتوان بین دینداری که لازمه‌اش بی‌رغبتی به دنیا است با سیاست‌ورزی که لازمه‌اش دنیاداری و جدی گرفتن دنیاست جمع کرد، مسلماً در وادی عمل کار به سادگی از پیش نمی‌رود و اگر برای بعضی این راه ساده باشد، بی‌شک برای اکثریت مردم کاری به غایت صعب است و هر لحظه باید انتظار داشت که یکی به نفع دیگری قربانی شود که به طور معمول دین است که در پای دنیا به قربانگاه روانه می‌شود. حال

پرسش این است که امام چگونه این دو را در کنار یکدیگر قرار می‌داد. شاید بتوان توصیه کسانی را که به کناره‌گیری از قدرت و سیاست حکم می‌کردند - که در بخش اول از آنان سخنانی نقل کردیم - حمل بر همین مطلب کرد که در وادی عملی برای معمول مردم جمع این دو کاری صعب است و اگر به دینداری خود می‌اندیشند که البته امری مهمتر است باید از قدرت کناره گیرند.

کار برای شخص امام چندان مشکل نبود. او پیش از این که به جد وارد دنیای سیاست شود در اخلاق هم‌نشین کسانی بود که کلامشان آب حیات بود و او خود از کسانی بود که دیگران از انفاس او مدد می‌گرفتند.^۱ و هنگامی که به عرصه قدرت رسید در سنینی بود که هر چند برای انسان‌های معمولی در این سنین هم خطر فراوان است که یثیب ابن آدم و یثب فیه خصلتان الحرص و الطمع، اما به صورت معمول جاذبه‌های دنیا در چشمان افراد کم‌فروغ می‌شود. او بار معنوی خود را بسته بود و وادی‌های سلوک را با دستگیری بزرگانی مانند شاه‌آبادی طی کرده بود. اگر کسی در وادی سیاست با او اختلاف‌نظری داشت اما در این شک نداشت که او برای خدا می‌اندیشد و عمل می‌کند. او بر این اصل که قبل از پرداختن به اصلاح جامعه باید به اصلاح خود پرداخت توصیه می‌کرد و پیش از همه خود او به این مهم عمل نموده بود. زندگی ساده او که هنوز در جماران در منظر دید دیگران است، نشان از این واقعیت دارد. هر زمان که مسئولان مملکتی و معمول مردم در پای سخن او می‌نشستند در کنار بقیه مسائل اجتماعی به اخلاق و بی‌توجهی به دنیا توصیه می‌کرد و این نبود مگر این که بخشی از دل‌مشغولی او به این امور بود؛ بلکه وقتی به این امور می‌پرداخت چهره نشان می‌داد که چه مقدار این مسائل در دورن او جاری است و او را به خود مشغول کرده است. از کوزه برون همان تراود که در اوست.

۴- امام در مقام رهبری

اما مشکل در این جاست که او باید این گونه نشستن بر سریر قدرت را به هزاران انسانی بیاموزد که این وادی‌ها را طی نکرده‌اند و از سویی جوانی بسیاری از آنان زمینه مناسبی بود برای شهرت‌طلبی و دنیاجویی. او خود به این مشکل واقف بود. در توضیح این روایت پیامبر (ص): *شِیْبَتْنِی سوره هود بمنزله هذاه الایه: فاستقم کما امرت و من تاب معک؛ می‌فرمود:*

«پیغمبر در یکی از فرمایشات‌شان می‌فرمایند که شِیْبَتْنِی سوره هود آیه‌ای که در سوره «هود» وارد شده است در سوره شوری هم به استثناء یک کلمه وارد شده است، لکن سوره هود را ایشان می‌فرمایند که «شِیْبَتْنِی»؛ برای این که، در آن جا امر به استقامت خود رسول خدا و کسانی که با او هستند هست، تابعین او. این است که استقامت ملت را هم پیغمبر سنگینی‌اش را در دوش خودش می‌دید، و نگرانی‌ای که پیغمبر داشت نسبت به این که استقامت نکند ملت، نکند امت، این بود که - به حسب احتمال قوی - این بود که ایشان را وادار کرد به این که این کلمه را بفرمایند. استقامت در هر امر، و این دنبال این است که انسان توجه به خدای تبارک و تعالی داشته باشد و به پیامبران خدا و خصوصاً پیغمبر خاتم که این‌ها چه نحو زندگی کردند و با چه

۱. شهید مطهری با شور و شوقی از مجالس درس اخلاق امام خمینی (ره) گزارش می‌دهد (رک: مطهری، علل گرایش به مادیگری، ص ۱۰)

مصیبت‌هایی استقامت کردند، و در این بیست و چند سال که پیغمبر اکرم در بین این مردم بود چه مصیبت‌هایی از همین مردم دید، و چه مصیبت‌هایی را پیش‌بینی کرد، و توجه به این‌که او ولی امر این ملت است و استقامت این ملت هم از او خواسته شده است، و *فَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتَّ وَ مِنْ تَابٍ مَعَكَ* این است که موجب نگرانی رسول خداست.» (صحیفه امام، ج ۱۷، ص ۴۹۱-۴۹۲)

ایشان در چند سخنرانی به این مطلب پرداخته‌اند و این نشان از آن می‌داد که بار سنگین استقامت دیگران چه در وادی سیاسی و مبارزه بیرونی و چه مبارزه درونی را بر دوش خویش احساس می‌کرد. در جای دیگری به مسئولان همین نکته را تذکر می‌دهند که هر کس مسئول زیر مجموعه خود در امور معنوی هم هست:

«اگر در اداره‌ای وارد می‌شوید، رئیس یک اداره هستید، مدیر کل یک اداره شدید، متوجه باشید که شما مسئول هستید، نه مسئول فقط فعل خودتان، مسئول فعل دیگران هستید؛ اگر همین قدر بود که خوب خودت خرابی، خوب خودت در حال خودت این باز کمتر بود مسئولیتش؛ اما اگر به دوش شما مسئولیت جامعه باشد هر چه بالاتر بروید مسئولیت بالاتر می‌شود.» (همان، ج ۷، ص ۲۵۹)

امام برای این‌که به این مقصود یعنی اخلاقی شدن یا اخلاقی ماندن قدرتمندان و مدیران برسند، به نظر می‌رسد که چند کار می‌کردند: اول ساده‌زیستی و مشغولیت مدام به ذکر الهی بود که این می‌توانست برای دیگران الگو باشد. دوم تذکر این‌که آلودگی به دنیا چه آثار سیاسی مانند اختلافات بی‌منا یا دور شدن مردم از مسئولین در پی خواهد داشت. سوم تذکر مدام در سخنرانی‌ها و نامه‌ها به لزوم توجه به معنویات و ذکر آخرت. به صورت مختصر به توضیح این موارد می‌پردازیم.

۴-۱- بخش اول که ساده‌زیستی و دل‌مشغولی دائم خود ایشان به ذکر الهی و توجه به معنویات است، چیزی نیست که از چشمان کسی پوشیده باشد. این امر به صورت طبیعی در روحیه کسانی که به ایشان علاقه‌مند بودند و به عنوان یک الگو به ایشان می‌نگریستند می‌توانست تأثیرگذار باشد. طبق قاعده *الناس علی دین ملوکهم*، به طور طبیعی نوع زندگی و رفتار حاکمان در دیگران تأثیر می‌گذارد و اساساً رفتار سیاسیون و مدیران الگویی است برای ارزش‌گذاری بر اعمال. امام به روشنی این مسئله را درک می‌کرد. حساسیت ایشان در ساده‌زیستی می‌تواند به دو دلیل باشد: اول روحیه ساده‌زیست او که طبق خاطراتی که به صورت شفاهی از اطرافیان ایشان شنیده‌ایم حتی در مصرف یک برگ دستمال کاغذی حساسیت نشان می‌دادند و یا در مصرف آب وضو به گونه‌ای بودند که حتی به مقدار یک شیشه کوچک پنیسیلین هم آب هدر نمی‌رفت. دلیل دوم شاید این باشد که به دیگران هم راه را نشان دهند. مسلم این امور به گوش دیگران هم می‌رسید و توصیه عملی بود برای توجه به امور ماورایی تا در پیچ و تاب زندگی روزمره، قدرت هویت دینی را به تاراج نبرد.

۴-۲- توجه دادن به آثار مثبت زهدورزی

در سخنرانی‌های خود به مردم و مسئولان تذکر می‌دادند که بی‌رغبتی به دنیا باعث آزادگی و زیر بار زور نرفتن است و این یکی از راه‌هایی بود که می‌توانست دیگران را در مسیر نگاه دارد:

«باید از حالا که نفوس شما یک نفوس نزدیک به ملکوت است، یک نفوسی است که زیاد وارد در این بند و بست‌های دنیای نشده است، از آلودگی الآن کمتر آلوده است از حالا به فکر باشید که خودتان را اصلاح کنید و خودتان را تهذیب کنید برای آتیه مملکت. اگر شماها مهذب شدید، قشر دانشگاهی، قشر علما مهذب شدند، مملکت مهذب می‌شود. اگر مملکت مهذب شد، مملکت مهذب زیر بار ظلم نمی‌رود، زیر بار استعمار نمی‌رود. همه این مفاسد برای این است که فاسد هستند قشرها که به واسطه فرض کنید که وعده‌های دیگران یا به واسطه زور دیگران زیر بار می‌روند؛ اگر مهذب باشند نه وعده دیگران در آن‌ها تأثیر می‌کند، نه ارباب دیگران درشان تأثیر می‌کند.» (همان، ص ۲۵۹-۲۶۰)

این مهذب بودن هم به لحاظ ظاهری است هم به لحاظ باطنی. چون ممکن است که کسی در ظاهر درگیر زندگی مرفه نباشد ولی در باطن گرفتار تعظیم‌ها و تجلیل‌هایی است که اهل قدرت معمولاً از آن بهره‌مندند.

۴-۲- توجه دادن به آثار دنیادوستی مسئولان

ایشان در موارد مختلف به این امر تذکر می‌دادند که دنبال دنیا نبودن مسئولان چند فایده دارد: اول این‌که دل فقرا کمی آرام می‌گیرد و تحمل فقر بر آنان آسان می‌شود، که این سخن امام همان سخن علی علیه السلام است که در علت ساده زیستن خود ذکر کرده‌اند. نکته دیگر در کلام امام این است که اگر دنیادوستی رخ دهد مردم علیه حکومت قیام می‌کنند و مردم از مسئولان جدا می‌شوند:

«تمام این فسادهایی که ملاحظه می‌کنید از ناحیه این طبقه بالاست که در مردم سرایت کرده است؛ یعنی قهری است که وقتی که این طبقه بالا آن بالاها هستند و برای سگشان هم اتومبیل مثلاً چهارصد هزار تومانی دارند، این طبقه ضعیف دیگر تحملشان از بین می‌رود. از این جهت باید این طبقه بالا اگر بخواهند ملت را راضی بکنند از آن بالا یک قدری پایین بیایند، مردم هم راضی‌اند که یک خورده بالا باشند اما مردم راضی نیستند این‌طور باشد، نمی‌شود این‌طور.» (همان، ص ۲۵۹).

و دوم این‌که دنیادوستی باعث اختلاف می‌شود و مملکت رو به سستی می‌رود. جدایی مردم مربوط به دنیادوستی است که در ظاهر زندگی مجلل خود را نشان می‌دهد و اختلاف مربوط به آن دنیادوستی است که هر چند ممکن است در زندگی ظاهری خود را نشان ندهد اما باطن اشخاص را تسخیر کرده است و هواپرستی به جای خداپرستی نشسته است:

«از چیزهایی که انسان مبتلا به آن هست این شیطنت‌های باطنی که انسان به آن مبتلا هست این است که، دلش می‌خواهد خودش متصدی امر باشد. جریان امر اگر به دست دیگری بهتر واقع بشود، این ناراحت است، می‌گوید من خوب است باشم. این از شیطنت‌های باطنی انسان است. انسان به صورت مقدس‌مآبی طرحش می‌کند، من می‌خواهم به این ثواب برسم. اگر حساب کند پیش خودش که همان ثواب را، بالاترش را به شما می‌دهند، و شما کمک کنید به این کسی که متصدی است و از شما بهتر می‌تواند، راضی نمی‌شوید.

مسئله این نیست که ثواب می‌خواهم، مسئله این است که دنیا می‌خواهم. اختلاف اگر بین افراد پیدا می‌شود، جستجو کنند در باطن ذات خودشان ببینند که مسئله، مسئله مصلحت اسلام و مصلحت مسلمین است

یا مسئله، مسئله مصلحت خودش هست؟ پای نفس در کار است یا خدا در کار است؟ اگر کسی یک مطلبی را بهتر از من می‌تواند انجام بدهد، آیا من خوشحالم به این‌که او متصدی امر بشود یا من ناراحتم؟ اگر یک وزیر بتواند بهتر کار وزیر دیگری را انجام بدهد و کمک کند به او، آیا نفس او اجازه به او می‌دهد؟ اگر برای خداست اجازه باید بدهد. اگر برای خداست نباید بین قشرهای مختلف اختلافی واقع بشود...

و خودتان را نجات بدهید و خودمان را نجات بدهیم. اگر از این بند نجات پیدا نکنید، آن بعدش آسان می‌شود، وحدت آسان می‌شود، اما از این بند باید نجات پیدا بکنیم، از این بند خودخواهی، هرچه هست برای خودم، خودمحوری، من، نه غیر. این در همه نفوس هست مگر این‌که تهذیب بشود... باید ما کوشش کنیم که این معنویت را تقویت کنیم و این نفسانیت را هرچه می‌توانیم سرکوب کنیم. اگر این حل بشود همه چیز حل است. اختلافات روی همین معنا است.

هیچ اختلافی در عالم واقع نمی‌شود الا این‌که مبنایش این است. شیطان هم روز اول گفت خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ، من از او بهترم، تخلف خدا را کرد گفت، حاصل، به خدا گفت من بهترم و این ارث شیطانی، ارث است برای همه ما. همه آن چیزی را که در خود می‌بینند، آن را بالاتر از دیگران می‌بینند. اگر همان مطلب در دیگری باشد کوچک می‌بینند، وقتی در خودشان هست بزرگ می‌بینند، عیب خودشان را نادیده می‌گیرند، عیب کوچک دیگران را بزرگ می‌شمارند. (همان، ج ۱۷، ص ۵۲۹-۵۳۱)

۴-۳- تذکر مدام به امور معنوی

برای ما که در کشوری نفس می‌کشیم که از زبان رهبران سیاسی می‌شنویم که مدام به امور معنوی تذکر می‌دهند شاید امری معمول باشد، اما در دنیای سیاست امروز این امر عجیب و غیر قابل فهم برای کسانی است که دنیاداری و آبادانی دنیا، تمام همت و منتهای غایت آنان است؛ اما در سیره کسانی مانند امام که قدرت و سیاست و اقتصاد تنها مقدمه‌ای برای رسیدن به کمال است، این تذکرات نه تنها عجیب نیست بلکه اگر چنین نبود باید تعجب می‌کردیم. ایشان برای این مقصود دو کار می‌کردند اول تذکر مستقیم به مردم، دوم اشاره مداوم به الگوهایی که در ذهن داشتند که در صدر همه علی علیه السلام بودند و به تبع گاهی به کسانی مانند مدرس اشاره می‌کردند که دلی آزاد از دنیا داشتند و برای همین می‌توانستند در مقابل کج‌روی‌ها بایستند.

طبق یک نگاه اجمالی، امام در معمول سخنرانی‌های خود بعد از انقلاب ابتدا چند دقیقه‌ای در مسائل عرفانی و اخلاقی سخن می‌گفت و بعد از آن وارد مسائل سیاسی می‌شد که این وضعیت چندان در سخنرانی‌های قبل از انقلاب دیده نمی‌شود و این می‌تواند به همین دلیل باشد که معنویت و زهد را در جان و ضمیر کسانی وارد کند که اکنون بر سریر قدرت در مراتب مختلف تکیه کرده‌اند. در نوشته‌هایی که از امام در دوران قبل از انقلاب، از آغازین روزهای مبارزه دیده می‌شود تذکر به مسائل اخلاقی تنها در نوشته‌هایی دیده می‌شود که افراد از ایشان دستورالعمل اخلاقی می‌خواستند و یا در کتاب‌هایی که به همین منظور نوشته شده است یا مجالس اخلاقی که اساساً به همین منظور تشکیل می‌شد. بر این اساس، چون هنوز قدرت در دست متدینین نیفتاده بود امر زهدورزی چندان نیاز جدی نبود؛ بلکه ورود در مبارزه در آن دوران و دخالت در سیاست در

آن زمان‌ها ملازم بود با زهد و دل‌کندن از دنیا و قبول مصائبی که در راه انقلابیون بود. اما دوران بعد از انقلاب به خصوص از زمانی که نظام اسلامی کاملاً بر امور مسلط شد مسئله زهدورزی و حفظ دینداری از مسائل حساس دوران شد:

«قدرت در دست ظالم، دنیا را به فساد می‌کشاند. و اگر چنان‌چه در رتبه‌های پایین هم بیایم قدرت در دست یک نفر انسانی که از آن قدرت‌های بزرگ بهره ندارد، در همان محیطی که قدرت دارد آن‌جا را به فساد می‌کشاند. آنها عالم را به فساد می‌کشاند، این‌ها یک کشور را یا دو کشور را. و پایین‌تر بیایم، اگر قدرت در دست یک آدمی باشد که در یک محله هست، آن محله را به فساد می‌کشد. در یک خانواده هست، آن خانواده را به فساد می‌کشد. قدرت در وقتی کمال است و می‌تواند که کمال خودش را بروز بدهد که در دست دانشمند باشد، در دست عاقل باشد. مرحوم مدرس - رحمه الله علیه - آن‌طوری که من شنیدم که ایشان گفتند، ایشان گفتند که شیخ الرئیس می‌گفته است که من از گاو می‌ترسم، برای این‌که شاخ دارد و عقل ندارد. این یک مسئله است. حالا فرضاً هم شیخ نگفته باشد، اما مسئله است. گاو شاخ دارد و عقل ندارد، قدرت دارد عقل ندارد. این‌هایی هم که در دنیا الان فساد راه می‌اندازند از همان سنخ هستند که شاخ دارند عقل ندارند، قدرت دارند انسانیت ندارند.» (همان، ج ۱۸، ص ۲۰۶-۲۰۷)

اجتناب از نفسانیات در قیام برای خدا توصیه‌ای بود که همواره امام بر آن تأکید می‌کردند:

«و یکی از چیزهایی که ظاهر آیه است این است که نهضت‌هایی که می‌کنید، قیام که می‌کنید «لله» باشد: «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ». إِنَّمَا أُعْطِیْكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفِرَادٍ یعنی خودتان هستید، قیام کنید «لله». جمعیت هم که هستید، گروه‌ها هم که هستید، باز قیامتتان «لله» باشد. فقط قیام نباشد. این قیام را و این نهضت‌ها را همه گروه‌هایی که [در] عالم هستند - چه اشخاصی که انحراف دارند و چه اشخاصی که ندارند - یک نهضت‌هایی دارند، لکن آنکه مورد موعظه است و خدای تبارک و تعالی به آن یک چیز موعظه کرده است بشر را؛ این است که قیامتتان «لله» باشد؛ آلوده نباشد به هواهای نفسانی؛ آلوده نباشد به وسوسه‌های شیطانی؛ آلوده به دنیا نباشد.» (همان، ج ۱۰، ص ۲۴۴)

و در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۵۹ در جمع هیأت دولت می‌فرماید:

«آنچه که خطر برای هر انسانی و هر متصدی امری هست حب نفس است. رأس همه خطاهایی که انسان می‌کند، حب نفس است. هر بلایی سر انسان خودش می‌آید یا جامعه از دست قدرتمندان می‌بیند این در اثر هوای نفس و خودخواهی است. در روایات ائمه ما فرموده‌اند: رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ النَّفْسِ؛ یعنی، همه خطاهایی که از انسان صادر می‌شود در اثر همین خودخواهی و غفلت از خداست. انسان باید کوشش کند که این حب نفس را اگر نمی‌تواند تمام کند، کم کند، البته مسئله بسیار مشکلی است و محتاج به ریاضت است، لکن مسئله نشدنی نیست. مشکل است، لکن نشدنی نیست. اگر انسان در هر امری که وارد می‌شود در آن امر، خودخواهی را کنار بگذارد و مصلحت را ملاحظه بکند و خدا را ملاحظه بکند، هم موفق می‌شود و هم از خطراتی که بر این خودخواهی است در امان می‌ماند... که بزرگترین دام همان خودخواهی انسان است - از این

دام رهایی پیدا بکنیم و به صراط مستقیم الهی راه برویم تا بتوانیم، هم خودمان را اصلاح کنیم و هم جامعه‌مان را.» (همان، ج ۱۳، ص ۱۹۴-۱۹۵)

باز هم می‌فرماید:

«وقتی قدرت دستتان آمد بیشتر مواظب باشید که متواضع بشوید. وقتی رئیس یک گروهی شدید، بیشتر مواظب باشید که متواضع باشید، برای این که اگر سستی کنید، در این قدرت روحی از شیطان زمین می‌خورید. شمایمی که امروز دارید برای اسلام زحمت می‌کشید، چه شمایمی که در جنگ‌ها و در پشت جنگ‌ها و در زحمت‌هایی که در صنعت می‌کشید، و چه آن آقایانی که برای مظلومین دارند خدمت می‌کنند و برای بنیاد شهید دارند خدمت می‌کنند، خدمت‌های شما بسیار ارزش دارد. این ارزش را حفظ بکنید. صورت عمل میزان نیست، آن چیزی که میزان است انگیزه عمل است، معنای عمل است. دو تاست عمل، در صورت مثل هم هستند. شمشیری که در دست حضرت امیر سلام الله علیه است فرود می‌آید و فرض کنید که عمرو بن عبدود را می‌کشد. این صورت عمل با صورت عمل دیگری که شمشیر دستش هست و یک کس دیگر را می‌کشد، صورت، یک صورت است؛ هر دو یک شمشیری است و در دستی است و فرود می‌آید و یک کسی را می‌کشد؛ لکن آنی که او را با عبادت ثقلین افضل دانسته‌اند برای آن انگیزه عمل است، برای آن معنایی است که در آن عمل است نه برای این صورت عمل است. انگیزه عمل است که این عمل را به آن جا می‌رساند که «لَا يُؤَاوِزُ عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ» انگیزه عمل است که چند تا قرص نان جو را که اهل بیت - علیهم السلام - به فقیر و اسیر و چه می‌دهند در قرآن چند آیه برای او می‌آید. آن چیزی که هست این است که انگیزه عمل الهی است، وقتی الهی شد جبرانش الهی است. شما جوان‌های عزیزمی که الان برای اسلام دارید خدمت می‌کنید، و مطمئن باشید که ارزش بسیار زیاد دارید شما، توجه به روحیات خودتان بکنید که نبادا در این امر شیطان دخالت بکند. قدرت دستتان هست، نبادا که این قدرت را اعمال بکنید در یک جایی برخلاف. مراقبت کنید از خودتان. مواظبت کنید از خودتان. این که من عرض می‌کنم، مخصوص به شما نیست، همه ما باید این مطلب را در نظر داشته باشیم.» (همان، ج ۱۸، ص ۲۰۹-۲۱۰)

۴-۴- علی (ع) الگوی مورد نظر امام

یکی از مهمترین ابزار برای تربیت و پرورش انسان الگوهایی هستند که در معرض دید قرار می‌گیرند. خصوصیت ادیان الهی آن است که بزرگان دینی تنها پیام‌رسان نیستند بلکه خود به آنچه می‌گویند عاملند و در تفکر اسلامی الگوهایی وجود دارند که رأس آنها خود پیامبر اسلام و شخصیت علی (ع) هستند که دل همه آزادگان را ربوده‌اند. امام هم از این الگوها فراوان مدد می‌گرفت و آن را در معرض دید دیگران قرار می‌داد. حقیقتاً شخصیت علی (ع) معیاری است برای دینداری درست و برای جمع زهد و سیاست و اگر نمی‌توان به او رسید - همان‌طور که امام بارها بر آن تأکید می‌کردند - اما می‌توان به او نزدیک شد:

«ما البته نمی‌توانیم حاکمی مثل حضرت امیر پیدا کنیم که حکومت کند، که وضع زندگی‌اش آن‌طور باشد... ما توقع این را نداریم که برسیم به حاکمی که زندگی‌اش این‌طور باشد که وقتی شب آخری که... مهمان بود در منزل یکی از دخترها. دخترهای خودشان. وقتی که برایش - به حسب تاریخ - نمک آوردند و

شیر آوردند، رو کرد که تو چه وقت دیده بودی که من دو تا چیز داشته باشم؟ می‌آید نمک را بردارد، می‌فرماید نه، شیر را بردار؛ با همان نمک می‌خورم. البته ما نمی‌توانیم یک همچو حکومتی پیدا بکنیم اما می‌توانیم که یک حکومتی که دزد نباشد پیدا کنیم. یک حکومتی که مال مردم را این قدر نخورد، این قدر نچاپد؛ این قدر ندهد به مردم [بیگانه]. ما دنبال این هستیم که حالا یک حکومتی پیدا کنیم که این طور نباشد که اموال مسلمین را خرج خودش و عائله‌اش بکند.» (همان، ج ۵، ص ۲۶-۲۷)

و در جای دیگری می‌فرماید:

«اگر فرض کنید یک نفر مثل حضرت امیر-سلام الله علیه- حکومت داشته باشد در یک مملکتی سیره او را وقتی که اهل این مملکت ببینند که زندگی خودش چی هست، چه جور اعاشه می‌کند با دار و دسته خودش چه جور رفتار می‌کند، اولاد خودش چه جور هستند، زندگی اولاد خودش چه جور هستند، اصحاب خودش چه طور هستند، قوم و خویش‌های خودش چه طور هستند، بستگان، نزدیکان خودش چه طور هستند، وقتی توده مردم نگاه کردند که رئیس مملکتشان وضع خوراک و پوشاکش از خود آنها کمتر است، وقتی که می‌آید نماز جمعه می‌خواهد بخواند چون یک پیراهن دارد شسته و تر پوشیده است به حسب تاریخ، بالای منبر وقتی خطبه می‌خواند دامنش را این طور می‌کند که خشک بشود، یک پیراهن دارد وقتی که دو تا پیراهن کرباس می‌خرد خویش را می‌دهد به قنبر، به حسب تاریخ و بدش را خودش تنش می‌کند، وقتی آستینش بلند است آستینش را از اینجا پاره می‌کند، دیگر لب آستین باید چه بشود و چه بشود ندارد، وقتی مردم دیدند یک همچو موجودی... بر سرتاسر کشورهای زیاد، در مقابل کشور ایران حکومت دارد، یعنی ایران جزء حکومت او، مصر جزء حکومت او، حجاز جزء حکومت او، عراق جزء حکومت او، یمن و امثال ذلک همه جزء حکومت اوست ولی وقتی که زندگی‌اش را می‌بینند، می‌گویند ببینید یک همچو زندگی می‌کند، یک همچو موجودی که آن سعه مملکتش هست خودش وقتی یک قاضی را تعیین کرده است، به حسب تاریخ، وقتی که دعوا مابین خودش و یک نفر یهودی واقع می‌شود قاضی احضار می‌کند نمی‌گوید من حاکم‌ام، حاکم یک همچو جایی تو هم نوکر منی، قاضی من هستی، منصوب از قبل من هستی، این را نمی‌گوید می‌آید می‌نشیند مقابل قاضی، وقتی قاضی می‌گوید که یا ابالحسن، می‌گوید این حرف را زن، نسبت به من با او فرق نگذار، تو قاضی هستی نباید فرق بکند، وقتی هم حکم بر ضدش می‌دهد قبول می‌کند. وقتی مملکت یک همچو موجودی رأسش باشد، [اصلاح می‌شود]، اسلام این را می‌خواهد ما که فریاد می‌زنیم که حکومت اسلامی و جمهوری اسلامی، البته ما نمی‌توانیم یک همچو موجودی پیدا کنیم، خودش هم فرمود که شما قدرت بر این ندارید، لکن اعانت کنید مرا به تقوی، اعانت کنید مرا به سداد و درستکاری.» (همان، ج ۷، ص ۲۵۷-۲۵۸)

باز هم می‌فرماید:

«حضرت امیر می‌فرماید - به حسب نقل - که شاید در سرحدات یک کسی گرسنه باشد؛ به خودش رنج می‌دهد که مبادا یکی کسی از او گرسنه‌تر باشد. آن امیر ماست، او آقای ماست، امام ماست. ما هی بگوییم امام و اقتدا نکنیم به او؟ در کارها هیچ اقتدا نباشد؟ «امام» معنایش این است؟ «شیعه» معنایش این است که مشایعت

کند؛... البته قدرت نداریم ما مثل او. هیچ‌کس قدرت ندارد؛ اما به زهد، به تقوا، به رسیدگی به مظلوم‌ها، به رسیدگی به فقرا، مشایعت کنیم از او.» (همان، ج ۸، ص ۱۴)

نتیجه‌گیری

هدف خلقت انسان، رسیدن به مدارج عالی انسانی است و این مقامات، با اخلاق دست‌یافتنی است و یکی از ارکان اخلاق و اصول مسلم آن، زهد و بی‌رغبتی به دنیا است. اما آفات بر سر راه بسیار فراوان است و یکی از مهمترین آفات، قدرت سیاسی است که به‌طور معمول با انواع برخورداری‌ها همراه است و به نظر می‌رسد که اگر برای کسی جمع این دو امکان نداشته باشد باید به توصیه بزرگان اخلاق و عرفان عمل کند و از قدرت، خود را کنار بکشد. امام خمینی به لزوم دینداری سیاستمداران حکم می‌کرد؛ اما وجود چنین سیاستمدارانی کالایی نبود که بر سر هر بازاری به دست بیاید و امام باید چنین انسان‌هایی را خود می‌پروراند. او تا دیروز که در حوزه‌های علمیه زندگی می‌کرد به تربیت اخلاقی کسانی می‌پرداخت که اولاً اندک بودند ثانیاً در معرض انواع امکانات فسادآور نبودند. بر این اساس کار چندان مشکلی در پیش نداشت. اما وقتی به رهبری ایشان، متدینان به اریکه قدرت دست یافتند، خطر به مرور، خود را نشان می‌دهد و ایشان باید به عنوان یک سیاستمدار دین‌محور، نگران اخلاق جامعه، خصوصاً اخلاق مدیران باشند. امام این مسئولیت خویش را به خوبی می‌شناخت.

هرچند می‌توان برای جلوگیری از فسادهای ظاهری راه‌هایی مانند کنترل‌های بیرونی بر امور مسئولان را پیش‌بینی کرد اما آنچه کمال انسانی است درگیر نبودن درونی با دنیا است. می‌توان کنترل‌های بیرونی را آن‌قدر زیاد کرد که کسی زیاده از آنچه باید از دنیا بهره‌مند نشود؛ اما کنترل بیرونی، هر چند برای عده‌ای لازم است، انسان اخلاقی نمی‌سازد. امام برای اخلاقی نگه داشتن مدیران از چند راه تلاش می‌کرد: اول، قابل جمع نشان دادن این دو، یعنی زهد و سیاست‌ورزی. دوم، زندگی سراسر معنوی او در معرض دید بود. سوم، تذکر مدام او به مسئولان که دل به دنیا نبندند. چهارم، ارائه الگوهای عینی در تاریخ که توانسته‌اند بین این دو جمع کنند. امام تا حد زیادی در مقصود خود کامیاب بود. اما این خطر همیشه در کمین نشسته است که سیاستمداران غیرمذهّب، هر روز بر اساس توجیهی خود را به دنیا و به قدرت بیالایند و ثمره آن چیزی نیست جز اختلاف‌های بی‌منا و در انتها تهی شدن حاکمیت دینی از اهداف الهی و در پایان خسران اخروی مدیران جامعه. این زنگ خطر باید در کنار گوش هر مسئولی مدام به صدا درآمده باشد که تلاش برای جامعه، بدون نیت الهی، حداکثر آبادانی دنیای دیگران و ویرانی آخرت مسئولان است؛ هر چند در تحقق آبادانی دنیای مردم هم در صورت بی‌اخلاقی مدیران می‌توان شک کرد.

منابع

- ۱) شبر، سیدعبدالله، (۱۳۸۰) *اخلاق*، ترجمه محمدرضا جباران، ج ۶، قم، انتشارات هجرت.
- ۲) *شرح اصول کافی*، (۱۳۹۱ ه.ق)، تهران، منشورات مکتبه المحمودی.
- ۳) شکراللهی، نادر، (۱۳۸۴) *آسیب‌شناسی حکومت دینی*، ج ۴، تهران، کانون اندیشه جوان.
- ۴) *صحیفه امام*، سی دی به مناسبت هجدهمین ساگرد امام، مرکز کامپیوتری علوم اسلامی.
- ۵) صدرالمآلهین، (۱۳۸۳ق) *اسفار*، ج ۹، قم، منشورات مصطفوی.
- ۶) *اسرارالایات*، (بی تا)، دارالوفاق، بیروت.
- ۷) القاسانی، کمال الدین عبدالرزاق، (۱۳۸۱) *شرح منازل السائرین*، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، ج ۲، قم، انتشارات بیدار.
- ۸) مطهری، مرتضی، (بی تا)، *علل گرایش به مادیگری*، قم، انتشارات صدرا.
- ۹) مولوی، جلال الدین محمد، (بی تا)، *مثنوی معنوی*، نشر طلوع.
- ۱۰) ماکیاولی، نیکولو، (۱۳۷۷) *گفتارها*، ترجمه حسن لطفی، تهران، خوارزمی.

Archive of SID